

جستاری در شناخت انسان از منظر قرآن

مستانه ابوترابیان*

تاریخ دریافت: ۹۳/۱۰/۵

اعظم پرچم**

تاریخ پذیرش: ۹۳/۲/۱۰

چکیده

خداوند در قرآن انسان را خلیفه خود خوانده است. در حقیقت می‌توان گفت که این اصطلاح بر گروهی از انسان‌ها به صورت تشکیکی اطلاق می‌شود، این است که شامل پیامبر اکرم (ص)، سایر انبیاء، ائمه معصومین (ع) و اولیای دیگر می‌شود. در حقیقت هر انسانی بالقوه خلیفه خداست، ولی به فعلیت رسیدن این قوه، بستگی به تلاش فرد و توفیق حق دارد. پژوهش حاضر در صدد است به روش توصیفی-تحلیلی با بهره‌گیری از آیات قرآن و با رجوع به تفاسیر معتبر، ضمن تبیین جایگاه انسان، دیدگاه قرآن را در مورد انسان کامل و برخی از مصادیق آن بررسی کند.

کلیدواژه‌گان: انسان، قرآن، خلیفه خدا، مقرب، مخلص.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

دانشمندان اسلامی تا کنون آثار ارزشمند بسیاری در مورد شناخت انسان و درک عظمت وجودی او با استفاده از آیات و روایات به رشته تحریر در آورده‌اند. اهمیت این قضیه در این است که انسان برای اصلاح و تربیت خویش نیاز به شناخت ارزش‌های وجودی، استعداد‌های درونی، و نیز شناخت عیوب خویش دارد و تا این معرفت حاصل نشود، امکان تربیت صحیح وجود ندارد. یکی از جنبه‌های شناخت خود، آگاهی نسبت به عیوب خویش است، چنانکه امیر مؤمنان (ع) فرموده است: «سودمندترین دانش‌ها، شناخت عیوب خویش است» (غررالحکم، ۱۳۶۰ ش، ج ۶: ۱۴۳).

اما جنبه دیگر شناخت خود که موضوع این مقاله بوده و از اولویت و اهمیت بیش‌تری برخوردار می‌باشد، این است که انسان جایگاه وجودی خویش را در نظام هستی شناخته، تا از این طریق بتواند به درک میزان وسعت وجودی خود پی برد. البته وقتی انسان به ارزش‌های وجودی خود آگاهی یابد، می‌تواند به اهمیت شناخت عیوب و ضرورت ترک آن‌ها نیز واقف گردد. از این روست که معرفت نفس و شناخت خود، برترین معرفت و والاترین حکمت است، چنانکه در کلام امیر مؤمنان (ع) آمده است: «أفضل المعرفة، معرفة الانسان نفسه» (همان، ج ۲: ۳۸۶).

البته انسان‌شناسی واقعی را در الفاظ نتوان جست‌وجو کرد بلکه کسی که کتاب وجود خویش را بررسی کرده و مکثات آن را دریافته، می‌داند که خود واقعی چیست. یعنی تا کسی استعداد‌های اش به عنوان یک انسان شکوفا نگردد هرگز قادر به شناخت خود حقیقی نخواهد گشت. از آنجا که این استعدادها در انسان کامل شکوفا گردیده، هر انسانی برای شناخت خود حقیقی باید از شناخت انسان کامل شروع کند؛ زیرا فعلیت استعداد‌های انسانی را در او می‌توان به نظاره نشست. حضرات انبیاء و اولیاء (ع) شخصیت‌هایی هستند که قرآن آن‌ها را به عنوان انسان کامل معرفی می‌کند. انسان کامل هر چند که اصطلاحی قرآنی نیست ولی خاستگاه آن را باید در قرآن جست‌وجو کرد؛ زیرا واژگان بسیاری در قرآن وجود دارد که بر این مفهوم دلالت می‌کند که از آن میان می‌توان به خلیفة الله، مقرب، مخلص و... اشاره کرد.

در این نوشتار از طریق بررسی آیات قرآنی سعی بر آن است که جهت تبیین عظمت انسان، به دیدگاه قرآن در مورد شخصیت‌های شایسته‌ای پرداخته شود که در مراتب مختلف استعداد‌های الهی در آن‌ها شکوفا شده و در جرگه انبیاء و اولیای الهی می‌باشند.

هدف خلقت انسان

در مورد هدف خلقت انسان می‌توان گفت که خداوند بر اساس حب ذات خویش، خود را در آینه وجود انسان ظاهر کرده و انسان را به عنوان مظهر ذات و صفات الهی و خلیفه خدا آفرید. ولی انسان برای رسیدن به این مقام، باید بندگی و اطاعت کند تا بدین وسیله استعداد‌های اش شکوفا گردد. پس مقصود از آفرینش انسان، معرفت به ذات و صفات خداوند است. این تعابیر مضمون این حدیث قدسی را بر ما روشن‌تر می‌سازد: «کُنْتُ كُنْزًا مَخْفِيًّا فَأُحْبِبُ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أَعْرِفَ...»: «من گنجی نهان بودم، دوست داشتم که شناخته گردم، خلق را آفریدم تا شناخته شوم» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۴: ۱۹۹) و نیز مشخص می‌شود که چرا عده‌ای از مفسرین در آیه:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (ذاریات / ۵۶)

عبادت را به معرفت تفسیر کرده‌اند. منظور این مفسرین آن معرفتی است که از راه عبودیت حاصل می‌شود. به عبارت دیگر غرض نهایی از خلقت انسان همان رسیدن به حقیقت عبودیت است که بنده از خود بریده و به خدا بیبندد و بنده‌ای را که به چنین مقامی رسیده و مظهر صفات خدا شده "انسان کامل" خوانند (خمینی، ۱۳۷۳ش: ۲۴۰).

انسان کامل

اولین کسی که در مورد انسان تعبیر «انسان کامل» را مطرح کرد محی‌الدین عربی است. انسان کامل که از او با القابی چون کون جامع، قطب عالم، جام جهان‌نما، خلیفه، امام، صاحب‌زمان، اکسیر اعظم، خضر، مهدی، کامل، مکمل، دانا، بالغ و... تعبیر می‌شود (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱۰: ۶۱۳)، اصطلاحی است عرفانی و بر کسی که مظهر اتم اسمای حسناى الهی و آینه تمام‌نمای خدا، تام‌ترین کلمات الهی (خمینی، ۱۳۷۳ش: ۵۴) است اطلاق می‌گردد. انسان کامل

آیینة حق است، خداوند بر خودش واجب ساخته که اسماء و صفات‌اش جز در انسان کامل دیده نشود (جیلانی، ۱۳۴۰ ق: ۵۰).

انسان کامل مظهر اسماء و صفات الهی است، توضیح آنکه خداوند متعال به ذات خود مستغنی از عالم و عالمیان است. ولی باید هر اسمی از اسماء او مظهري داشته باشد تا اثر اسم در آن مظهر به ظهور رسد، زیرا کمال هر چیزی از اظهار خاصیت آن معلوم می‌گردد، مثلاً تا در خارج راحمی و مرحومی نباشد، رحمانیت معلوم نگردد (الله‌وردی‌خانی، ۱۳۷۸ ش: ۹۰). اگر آدم نه به صورت «الله» بلکه به صورت «الرحیم» آفریده شده بود، هیچ انسانی نمی‌توانست خشمگین یا خشن باشد. اگر به صورت «المنتقم» آفریده شده بود، هیچ کس هیچ گاه دشمن‌اش را نمی‌بخشید. اگر به صورت «الجبار» یا «العزیز» خلق شده بود، هیچ کس هرگز خدا یا کس دیگری را اطاعت نمی‌کرد. ولی چون انسان به صورت همه اسماء آفریده شده است می‌تواند همه آن صفات را متجلی سازد. اسمای الهی در نهایت، چیزی جز تعیناتِ اطوارِ ممکنِ ظهور و بطون وجود نیستند (چیتیک، ۱۳۸۵: ۵۳).

اگر خداوند آفریده‌ای را به صورت خود نمی‌آفرید، عبارت «الله اکبر: خدا بزرگ‌تر است» را بیان نمی‌کرد، زیرا در این واژه برتری و مفاضله است و عنوان بزرگ‌تر صدق نمی‌کند، مگر آنکه در وی اصل صورت حق تحقق یابد (چیتیک، ۱۳۸۵: ۵۴).

در مورد مظهریت انسان کامل، ذکر این نکته ضروری است که چنین مقامی هرگز متصف به عین صفات حق تعالی نیست؛ زیرا همان‌طور که خداوند متعال در مقام ذات بی مثل و بی همتا است، در مرتبه صفات نیز بی مثل و بی نظیر است:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ (شوری/ ۱۱)

ذات او عین صفات او و صفات‌اش با ذات او یکی است. اینکه خداوند متعال در بسیاری از آیات قرآنی، موجودات را نشانه و آیه خود قرار داده، از جهت تظاهر و نمایندگی آن‌هاست که هر موجودی مظهر وجودِ موجد خود می‌باشد (همان: ۹۱). اولین ظهور انسان کامل در قالب انبیا، در حضرت آدم(ع) و غایت و کامل‌ترین ظهور آن در شخص نبی اکرم محمد مصطفی(ص) بوده است.

انسان کامل در آئینه آیات قرآنی

برای شناخت انسان کامل بهترین راه، رجوع به کلام الهی است. اصطلاح انسان کامل در قرآن صریحاً به کار نرفته است؛ ولی معنا و مفهوم آن را از آیاتی که به خلیفة الله، مخلص، مقرب، مصطفی، مجتبی، امام، مطهر، مهتدی، صدیق، صالح، سابق، ولی الله، رسول، نبی، صاحبان نفس مطمئنه و عبودیت تامه مربوط است، می توان برداشت کرد. به طور کلی انسان کامل خود، قرآن ناطق و قرآن، خلق وی است (طبرسی، ۱۳۷۲ ش، ج ۱۰: ۶۰۸).

افزون بر این چون انسان کامل در همه اوصاف کمال سرآمد همه است می توان همه آیاتی را که در آن به تجلیل از انسان پرداخته شده مربوط به انسان کامل دانست، مانند:

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ (تین/۴)

﴿فَإِنَّا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْنَا فِيهِ مِن رُّوحِي﴾ (حجر/۲۹)

﴿لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾ (اسراء/۷۷)

﴿صُورَكُمْ فَاحْسَنَ صُورِكُمْ﴾ (غافر/۶۴)

گرچه انبیاء را به عنوان بارزترین مصداق انسان کامل در قرآن می توان معرفی کرد، اما قرآن به شخصیت هایی از اولیاء اشاره کرده و به تجلیل از آنها پرداخته که جزء انبیاء نبوده اما نحوه بیان قرآن به گونه ای است که آنها را انسان های کامل و مقرب دانسته و ایشان را که هر یک پیرو پیامبر زمان خود بوده اند به عنوان الگو معرفی می کند، که این درسی است بر همگان که اگر تلاش کنند و توفیق حق یارشان باشد می توانند در اثر طی مراحل فنا به وصال رسیده و کامل گردند.

انسان کاملی که از ازل تا ابد مدار احکام عالم و مرکز دایره وجود است به اعتبار اصل و حقیقت یکی است، گرچه به اعتبار ظهور و تجلی متعدد است. این مظاهر و تجلیات چیزی جز صورت های پیامبران و اولیای معصوم نیست، از این رو قرآن کریم به رغم اینکه برتری برخی از پیامبران را نسبت به برخی دیگر می پذیرد:

﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ (بقره/۲۵۳)

همه انبیا را در کنار هم و متحد با یکدیگر معرفی می کند:

﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ
مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدٌ﴾ (صف/۶)

اما در هر زمان فقط یک فرد از انسان کامل وجود دارد که از همه برتر است و دیگران هر که باشند تابع و رعیت وی به حساب می‌آیند، زیرا انسان کامل مظهر «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (شوری/۱۱) است و همان گونه که خداوند حقیقت واحد است، مظهر تام او نیز یک حقیقت است و کثرت و تعدد را بر نمی‌تابد (بلخی، ۱۴۲۳ ق، ج ۴، ص ۵۱۹).

از امیر مؤمنان درباره وحدت وجودی و نوری پیامبران آمده است: «نخستین چیزی که خداوند آن را آفریده است نور حبیب‌اش، محمد(ص) است ... آنگاه از نور یادشده ۱۲۴۰۰۰ پیامبر را آفرید» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۵: ۲۷). این انوار کامل در هر زمانی که در زمین مستقر هستند تابع برتر از خود می‌باشند و در روایات آمده است که هر انسان کاملی در هنگامی که با انسان کامل دیگری است تابع افضل خود "خلیفة الله" می‌باشد (کلینی، ۱۳۸۸ق، ج ۱: ۲۰۱). همه انسان‌ها مکلف‌اند او را وسیله تقرب خویش به خداوند قرار داده:

﴿وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾ (مائده/۳۵)

و قول و فعل و صفت وی را میزان سنجش اقوال و افعال و صفات خود بدانند و فرمان‌های او را اطاعت کرده و از آن‌ها سرپیچی نکنند:

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (نساء/۵۹)

اطاعت‌اش عین اطاعت خدا:

﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ (نساء/۸۰)

و بدون بهره‌مندی از چنین مقامی سایر انسان‌ها به کمال نخواهند رسید؛ چنانکه قرآن به آثار مثبت این اطاعت اشاره کرده است (ر.ک. حیدری اصفهانی، ۱۳۸۹ش: ۴۰ و ۴۱) این است که هیچ‌گاه زمین خدا خالی از وجود انسان کامل نیست و فیض وجود و کمالات آن از آبشار وجودی او به سوی آفریدگان سرازیر می‌گردد (خوارزمی، ۱۳۶۴ ش: ۱۰۲).

در این قسمت به بررسی آیات مربوط به انسان کامل می‌پردازیم:

۱. خلیفه خدا

آیه

﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (بقره/۳۰)

از جمله آیات مهمی است که به این بحث اشاره دارد؛ گرچه برخی از مفسران خلافت را در این آیه به معنای جانشینی ملائکه (طبرسی، ۱۳۷۲ ش، ج ۱۰: ۶۱۳)، بعضی به معنای جانشینی ابلیس و پیروان وی در زمین (بلخی، ۱۴۲۳ ق، ج ۴: ۵۲۵) و عده‌ای آن را به آدم ابو البشر اختصاص داده‌اند (سیوطی، ۱۴۱۶ ق، ج ۱: ۹) ولی به طوری که در بسیاری از تفاسیر آمده است می‌توان خلافت مزبور را به معنای جانشینی خدا دانست و آن را به انسان کامل اختصاص داد (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۲۰: ۱۳۴).

ابن عربی در ذیل این آیه می‌نویسد: «انسان محل نقش‌های اسمای الهی و حقایق کونی است که بدان‌ها مقام خلافت را احراز می‌کند، به این اعتبار است که حق تعالی او را خلیفه نامید و بر اوست که با تمام صفات خدایی که وی را جانشین خود قرار داده است ظاهر شود و همه اسماء و صفات الهی را فرا گیرد» (ابن عربی، ۱۴۲۲ ق، ج ۱: ۲۵).

مقام خلیفه الهی و مسجود فرشتگان واقع شدن انسان، اختصاص به شخص آدم ندارد، بلکه در همه انسان‌های کامل، بروز و ظهور دارد و حضرت آدم، مظهری از مقام انسان کامل است و راه برای همگان باز است که به مقام عظمای خلافت نایل شوند.

در برخی آیات از خلافت مزبور به «امانت» تعبیر شده است:

﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ

حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾ (احزاب/۷۲)

مقام تکوینی اهل آسمان و زمین به آن‌ها استعداد تحمل امانت الهی را نداد و سرانجام خداوند این امانت را بر انسان حمل کرد چون استعدادش در او وجود داشت (قیصری، ۱۳۵۷، ج ۱: ۱۵۶).

مسئله تعلیم اسماء الهی به انسان نیز بی‌مناسبت با «امانت» نیست: «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ» (بقره/۳۱). به مقتضای این آیه خداوند علم اسماء را به آدم آموخت و در این آموزش است که انسان از همه کائنات علوی و سفلی ممتاز می‌گردد. امتیاز انسان از سایر موجودات در فراگرفتن

اسماء حق به واسطه این است که او مظهر کامل صفات خداوند است (میبدی، ۱۳۷۱ ش، ج ۱: ۱۳۶). انسان کامل همان شجره طیبه است که فرشتگان آسمانی نیز از وجود او بهره‌مند گشته‌اند:

﴿يَا آدَمُ انبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ﴾ (بقره / ۳۳)

پیامبران و ائمه (ع) مصداق اتم اسمای حسنی خداوندند، هم‌چنانکه در روایت آمده که امام صادق (ع) فرمودند: «والله نحن الأسماء الحسنى» (کلینی، ۱۳۸۸ ق، ج ۱، ص ۱۴۳، حدیث ۴)، اما بقیه انسان‌ها نیز می‌توانند با تبعیت از ایشان با حفظ مراتب، مصداقی از اسماء الهی گردند.

۲. مقرب

از جمله الفاظی که قرآن مجید برای توصیف انسان کامل به کار برده "مقرب" است:

﴿السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾ (واقعه / ۱۰ و ۱۱)

مقرب از قرب بوده که در اصل به معنای نزدیک در مقابل دور است (راغب، ۱۴۱۴ ق: ۶۳۳). مهم‌ترین موارد استعمال ماده قرب در قرآن مربوط به قرب معنوی و الهی است. انسان کامل از همه نسبت به خداوند مقرب‌تر است و علت این امر اتصاف تام او به صفات الهی و مظهریت اوست. علامه طباطبایی در ذیل آیه فوق می‌فرماید: «تقرب به خدا یعنی، بنده خدا با اعمال صالح خود می‌خواهد به خدا نزدیک گردد، و همه اعمال او بر وفق اراده مولای‌اش می‌باشد که این همان داخل شدن در تحت ولایت خدا است، پس چنین کسانی اولیاء الله نیز هستند. معلوم است که چنین مرتبه‌ای برای کسی حاصل نمی‌شود مگر از راه عبودیت و رسیدن به حد کمال آن» (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۹: ۱۲۰).

بر اساس قرآن مقربون همان سابقون‌اند و مراد از سابقون، کسانی هستند که در خیرات سبقت می‌گیرند، و قهراً وقتی به اعمال خیر سبقت می‌گیرند، به مغفرت و رحمتی هم که در ازای آن اعمال هست سبقت گرفته‌اند (همان، ج ۱۹: ۱۱۷).

البته مقربین ممکن است از مراتب مختلفی برخوردار باشند، چنانکه در برخی از تفاسیر آمده که منظور انبیاء (ع) هستند که پیشگامان اهل هر دین می‌باشند (آلوسی، ج ۲۷: ۱۳۲) و بسیاری از تفاسیر این آیه را در مورد حضرت علی (ع) دانسته‌اند (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ ق، ج ۴: ۲۹۵). در روایتی که از ابن عباس نقل شده، آمده است که این آیه درباره حزقیل مؤمن آل فرعون، و حبیب

نجار و علی بن ابی طالب(ع) نازل شده، و علی(ع) از همه آنان افضل است(صدوق، ۱۳۹۰ق، ج ۲: ۶۵ ح ۲۸).

گرچه در قرآن سایر انبیاء و هم‌چنین مؤمنین نیز از مقربین شمرده شده‌اند:

﴿وَجِيهَافِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ﴾ (آل عمران/۴۵)

﴿أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾ (واقعه/۱۱)

اما در وصف قرب حضرت پیامبر اسلام چنین فرموده:

﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾ (نجم/۸ و ۹)

یعنی بین او و خدا واسطه‌ای نیست.

۳. مخلص

از جمله خصوصیات که قرآن برای انبیاء به عنوان انسان کامل ذکر کرده مخلص بودن است. «مخلص» اسم مفعول به معنای خالص می‌باشد و بدیهی است که کسی می‌تواند مظهر اسماء و صفات الهی باشد که به خلوص کامل رسیده باشد و الاً به جای حق، خود را می‌نماید. قرآن می‌فرماید:

﴿قَالَ فِجْرًا لَكَ لَأُعَوِّدَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ* إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ﴾ (ص/۸۲-۸۳)

«مخلصین» به افرادی اطلاق می‌شود که خداوند آنان را برای خود خالص کرده است و جز او کسی در آنان نصیبی ندارد، و چنین کسانی در دل‌های‌شان جز خدای تعالی چیز دیگری نیست و چنان یاد خدا دل‌های‌شان را پر کرده که دیگر جای خالی برای شیطان و وسوسه‌های‌اش نمانده است» (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۸: ۳۲). شیطان نتوانسته این عده را گمراه کند زیرا اینان دارای یک مایه‌ای نفسانی، روحانی و معنوی هستند که در دام شیطان نمی‌افتند و او نمی‌تواند در آنان تأثیر بدی داشته باشد(مصباح، ۱۳۷۵ش: ۱۰۶).

مصدق بارز مخلصین انبیاء هستند که هر یک انسانی کامل می‌باشند. قرآن در بزرگداشت

انبیاء می‌فرماید:

﴿إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذُكِّرَى الدَّارِ﴾ (ص/۴۵-۴۷)

خداوند در آیه دیگری می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾ (یوسف/۲۴)

از آنجایی که یوسف (ع) از بندگان مخلص خدا بود، او به وسیله برهانی که به او نمایاند، بدی و فحشاء را از او بگرداند. از آیه شریفه ظاهر می‌شود که دیدن برهان خدا، شأن همه بندگان مخلص خداست، و خداوند سبحان هر سوء و فحشایی را از ایشان برمی‌گرداند، و در نتیجه مرتکب هیچ معصیتی نمی‌شوند، و به خاطر آن برهانی (عصمت) که خدا به ایشان نشان داده، قصد آن را هم نمی‌کنند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۱: ۱۲۷).

در آیه دیگری از قرآن کریم خداوند می‌فرماید:

﴿سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ﴾ (صافات/۱۵۹-۱۶۰)

علامه طباطبایی ذیل آیه فوق چنین اظهار می‌دارد: «منزه بودن خدا از وصف همه واصفان، علت‌اش این است که واصفان خدا را با مفاهیمی که نزد خود آنان محدود است توصیف می‌کنند، و خداوند غیرمحدود است، هیچ یک از اوصاف او قابل تحدید نیست، و هیچ لفظی نمی‌تواند قالب تمام‌عیار اسماء و صفات او گردد، پس هر چیزی که واصفان درباره خدا بگویند، خدا از آن بزرگ‌تر است. و اما اینکه وصف بندگان مخلص در باره خدا درست است، دلیل‌اش این است که خدای عز و جل بندگان را برای خود خالص کرده، یعنی خود را به ایشان شناسانده، و غیر خود را از یاد ایشان برده، در نتیجه تنها خدا را می‌شناسند و غیر از خدا را فراموش می‌کنند، و اگر غیر از خدا، چیزی را هم بشناسند به وسیله خدا می‌شناسند، چنین مردمی اگر خدا را در نفس‌شان وصف کنند، به اوصافی وصف می‌کنند که لایق ساحت کبریایی اوست و اگر هم به زبان وصف کنند- هر چند الفاظ قاصر و معانی آن‌ها محدود باشد- دنبال وصف خود این اعتراف را می‌کنند که بیان بشر عاجز و قاصر است از اینکه قالب آن معانی باشد» (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۷: ۱۷۳ و ۱۷۴).

آیه‌ای از قرآن جمعی از مؤمنین قوم حضرت الیاس (ع) را مخلصین خوانده است:

﴿فَكَذَّبُوهُ فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ﴾ (صافات/۱۲۷ و ۱۲۸)

یعنی تکذیب‌کنندگان مبعوث می‌شوند تا برای عذاب احضار شوند، مگر مخلصین. و این جمله

دلیل بر آن است که در قوم الیاس جمعی از مخلصین بوده‌اند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۷: ۱۵۹).

یکی از شخصیت‌هایی که درجه اخلاص او مورد تجلیل قرآن قرار گرفته و به همین مناسبت به او حکمت اعطاء شده *لقمان* است. مطرح‌شدن *لقمان* و حکمت‌های ده‌گانه او در قرآن، بیانگر آن است که خداوند می‌خواهد روش و نصایح حکیمانه او را الگویی برای شیفتگان حق قرار دهد. شیوه بیان قرآن نشان می‌دهد که او پیغمبر نبوده است، و در روایات نیز با صراحت، پیغمبر بودن او نفی شده، از جمله آنکه پیامبر اسلام (ص) فرمود: «به حق می‌گویم که *لقمان* پیامبر نبود، ولی بنده‌ای بود که بسیار فکر می‌کرد، ایمان و یقین‌اش عالی بود، خدا را دوست داشت و خدا نیز او را دوست داشت و خداوند نعمت حکمت را به او عنایت فرمود» (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۸: ۳۱۵).

از جمله فضایل *لقمان* که قرآن به آن اشاره فرموده حکمت است:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا لَقْمَانَ الْحِكْمَةَ﴾ (لقمان/۱۳)

حکمت عبارت است از علم به حقایق اشیاء کما هو حقّه و مراد از اشیاء همه موجودات است چه در مرحله ناسوت، ملکوت یا لاهوت. خداوند به کسانی علم حکمت آموخته که بهتر از دیگران به حقایق اشیاء پی برده‌اند. البته لازمه شناخت حقایق، مجاهدات و ریاضات طاقت‌فرسا است (الله‌وردی‌خانی، ۱۳۸۲ش، ج ۲: ۱۵۸). حکمت امری است که در بسیاری از موارد در قرآن به انبیا نسبت داده شده است:

﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ﴾ (آل عمران/۸۱)

اما *لقمان* با این که پیامبر نبود، دارای مقام حکمت شد. این امر نشانه آن است که *لقمان* در اثر مجاهدت به درجات عالی اخلاص رسیده، و در نتیجه شایستگی دریافت حکمت الهی را یافته و مصداق این فرمایش رسول اکرم (ص) گردیده است که «هر بنده‌ای که تنها برای خدا چهل روز اخلاص ورزد، خداوند چشمه‌های حکمت را از قلب‌اش به زبان‌اش جاری سازد» (فهد الحلی، ۱۴۰۷ق: ۱۷۰). *امام صادق (ع)* پیرامون راز وصول *لقمان* به مقام حکمت چنین می‌فرماید: «سوگند به خدا حکمتی که به *لقمان* داده شده به خاطر ثروت و جمال و حسب و نسب نبود بلکه به خاطر آن بود که او مردی قوی برای اجرای فرمان خدا، پاک و پرهیزکار، دارای کنترل زبان و تفکر طولانی در امور، و تیزبین و هشیار بود» (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۸: ۳۱۶).

۴. مطهّر

از دیدگاه قرآن «مطهّر» ویژگی دیگر انسان‌های کامل است. «مطهّر» یعنی شخصی که قبول طهارت کرده باشد، یعنی گناه نکرده و کارهای شایسته انجام می‌دهد (راغب، ۱۴۱۲ق، ج ۱: ۵۲۵).

مطهّر کسی است که خداوند به او طهارت بخشیده چنانکه قرآن در مورد حضرت عیسی (ع) می‌فرماید:

﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ سُبِّحْتَ مِنَ النَّاسِ إِنَّكَ كَانَتْ مِنْكُمْ إِذْ جَاءَكَ بِالْحَقِّ مِنَ رَبِّكَ وَأَنْتَ كَانَتْ مِنْكُمْ إِذْ جَاءَكَ بِالْحَقِّ مِنَ رَبِّكَ وَأَنْتَ كَانَتْ مِنْكُمْ إِذْ جَاءَكَ بِالْحَقِّ مِنَ رَبِّكَ...﴾
(آل عمران/ ۵۵)

منظور از این رفع و تطهیر، معنوی است نه رفع و تطهیر ظاهری و جسمی (طباطبایی، ۱۴۱۷ق ج ۳: ۱۲۰)، هم‌چنین در آیه دیگری آمده است:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ (احزاب/ ۳۳)

این آیه اشاره به اراده تکوینی خدا دارد (ممتحن، ۱۳۸۹ش: ۱۵۸) و در مورد اهل بیت پیامبر (ص) می‌باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۶: ۳۰) ولی از آن و آیه مربوط به حضرت عیسی (ع) مشخص می‌شود که مطهرین کسانی هستند که خداوند به پاکی آن‌ها نظر داشته (پرچم، ۱۳۸۲: ۶۷) و به آن‌ها طهارت بخشیده است.

نکته دیگر آن که مس قرآن تنها به چنین افرادی نسبت داده شده:

﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾ (واقعه/ ۷۹)

منظور از مس قرآن دست کشیدن به خطوط آن نیست بلکه علم به معارف آن است که جز پاکان حق از آن آگاه نمی‌گردند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۹: ۱۳۷).

خداوند در قرآن کریم تطهیر الهی را به حضرت مریم نیز که در زمره انبیاء نبوده‌اند نیز نسبت داده است:

﴿وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ﴾ (آل عمران/ ۴۲)

معنای تطهیر در این آیه عبارت است از مصونیت ایشان به عصمت الهی از گناهان (طباطبایی،

۱۴۱۷ق، ج ۳: ۱۷۳).

۵. مصطفی

تعبیر دیگری که قرآن در مورد مصادیق انسان کامل به کار برده، واژه "اصطفاء" است. این کلمه از ریشه «صفو» و ضد کدر است، و به معنای گرفتن خالص هر چیز، و جدا کردن آن از چیزهایی است که آن را کدر می‌سازد (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۷: ۱۶۲).
قرآن می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ (آل عمران/ ۳۳)

علامه طباطبایی ذیل این آیه می‌نویسد: «این نوعی اختیار و برگزیدن آنان در یک یا چند امر است که دیگران با آنان در این امور شرکت ندارند. انتخاب یکی است، که از بین همه خالص باشد» (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۳: ۱۶۵). اصطفاء ملازم با اسلام و تسلیم شدن به تمام معنا برای خداست (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۷: ۲۱۲). خداوند کسانی را برگزیده که مطهر، معصوم و منزّه از زشتی‌ها باشند. بنابراین آیه برگزیده شدن اختصاص به کسانی دارد که از آل ابراهیم و آل عمران باشند، زیرا معصوم‌اند خواه پیامبر باشند خواه امام» (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۲: ۷۳۴).

برخی آیه

﴿أَوْرَثْنَا كِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾ (فاطر/ ۳۲)

را مربوط به ذریه رسول خدا(ص) دانسته‌اند، هم‌چنانکه رسول خدا(ص) هم تصریح فرموده که آنان عالم به قرآن هستند (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق ج ۱۷: ۴۴).

لفظ اصطفاء در قرآن از مراتب معنایی متفاوتی برخوردار است. زیرا هم‌چنانکه در مطالب گذشته اشاره شد یکی از شخصیت‌هایی که خداوند او را جزء برگزیدگان اش معرفی کرده، حضرت مریم(ع) می‌باشد:

﴿يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ﴾ (آل عمران/ ۴۲).

از جمله شخصیت‌های دیگری که برگزیده خدا می‌باشند و از زمره انبیاء نمی‌باشند، طالوت

است:

﴿قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ

وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ (بقره/ ۲۴۷)

برگزیده شدن *طالوت* از طرف خداوند مسلماً بی حکمت نبوده و نشانه کامل بودن ایشان است. چنانکه خداوند در این آیه اعلام می‌کند که *طالوت* را برای مردم مَلِک قرار داده است و در توضیح علت برگزیدن او به این مقام با توجه به آیه فوق باید گفت که غرض از تشکیل ملک و حکومت این است که صاحب حکومت امور جامعه را طوری تدبیر کند که هر فردی از افراد جامعه به کمال لایق خود برسد، و کسی یا چیزی مانع پیشرفت‌اش نگردد، و سرمایه‌ای که برای چنین حکومتی لازم است یکی علم به تمامی مصالح حیات جامعه و مفاسد آن، و دوم داشتن قدرت جسمی بر اجرای آنچه که صلاح جامعه می‌باشد، و این دو در *طالوت* وجود داشته است (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۲: ۲۸۶).

۶. مجتبی

تعبیر قرآنی دیگری که درباره انسان‌های کامل به کار رفته «اجتباء» می‌باشد. «اجتباء» از ماده ج‌ب‌آیت، به معنای جمع‌آوری کردن است (فراهیدی، ۱۴۱۰ ق، ج ۶: ۱۹۲)، لیکن نه هر جمع کردنی، بلکه برگزیدن و انتخاب کردن (راغب، ۱۴۱۲ ق: ۱۸۷). علامه در ذیل آیه:

﴿وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾

(انعام/ ۸۷)

چنین می‌نویسد: «اجتباء و برگزیدن خدا یک بنده را به این است که او را به فیض الهی خود اختصاص داده در نتیجه انواع نعمت‌ها خود به خود و بدون زحمت به سویس سرازیر گردد، و این موهبت مخصوص انبیاء و بعضی از صدیقین و شهداست که هم‌رتبه انبیا می‌باشند» (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۷: ۲۴۶). این کلمه در چند جای قرآن در مورد انبیاء آمده از آن جمله است:

﴿وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (انعام / ۸۷)

۷. امام

از جمله واژه‌هایی که در قرآن در مورد مصداق انسان کامل آمده "امام" است. امام یعنی رئیس، مقتدا و پیشوا (ابن منظور، ج ۱۲: ۲۶). در آیه‌ای از قرآن به مقام امامت حضرت /براهیم اشاره شده است:

﴿قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ (بقره/۱۲۴)

آن حضرت پس از آنکه از طرف خداوند مورد ابتلائات سختی قرار گرفت، به این مقام منسوب شد، در نتیجه مقام امامت‌اش از نبوت‌اش بالاتر بوده است.

قرآن کریم در تعریف مقام امامت، به هدایت به امر اشاره می‌کند:

﴿جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا﴾ (انبیاء/ ۷۳)

یعنی امام هدایت‌کننده‌ای است که با امری ملکوتی که در اختیار دارد هدایت می‌کند، پس امامت از نظر باطن یک نحوه ولایتی است که امام در اعمال مردم دارد، و هدایت‌اش چون هدایت انبیاء و رسولان و مؤمنین صرف راهنمایی از طریق نصیحت و موعظه حسنه نیست، بلکه هدایت امام، رساندن به مقصود است (اسراء/۷۱) (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱: ۲۶۸).

آیه دیگری هست که اشاره به "امام" بودن انسان کامل دارد:

﴿وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾ (یس/۱۲)

و این به اعتباری به جامعیت انسان کامل که ملاک خلافت اوست اشاره دارد، از این رو برخی از مفسران گرچه امام مبین را در آیه مزبور به کتاب مبین که همان لوح محفوظ است تفسیر کرده‌اند (قمی، ۱۳۶۷ ش، ج ۲: ۲۱۲) ولی این تفسیر قابل جمع است با معنایی که عده‌ای با توجه به روایات وارده، آن را به نحوی بر علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) منطبق دانسته‌اند و چنین معنایی را از جمله معانی باطنی و اشارات قرآن به حساب آورده‌اند (قمی، ۱۳۶۷ ش، ج ۲: ۲۱۲). از جمله این روایات حدیثی است که از رسول خدا (ص) روایت شده که درباره علی (ع) فرمود: «او امامی است که خدای تعالی علم هر چیزی را در او احصاء کرده است» (صدوق، ۱۳۷۲ ش: ۹۵).

در آیه‌ای کلمه امام در مرتبه مؤمنین نیز به کار رفته است:

﴿وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾

یعنی ما را توفیق ده تا در راه انجام خیرات و بدست آوردن رحمتات از یکدیگر سبقت گیریم، هم‌چنانکه قرآن کریم درباره ایشان فرموده:

﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾ (واقعه / ۱۱)

نتیجه بحث

هدف از خلقت انسان رسیدن به مظهریت ذات و صفات الهی است، و انسان کامل به کسی گویند که به چنین مقصدی رسیده باشد. قرآن این امر را به صورت خلافت الهی مطرح کرده، زیرا جانشینی خدا برای مظهر کل اسماء او معنا دارد؛ این است که انسان کامل مظهر اسم اعظم و مظهر تجلی اسماء الحسنی می‌باشد و مسأله امانت الهی که به انسان واگذار شده و تعلیم اسماء به او مربوط به خلافت الهی اوست.

فلسفه وجودی انسان کامل متصل ساختن انسان‌ها به مبدأ اعلی و رساندن آن‌ها به قرب الهی می‌باشد. از نظر قرآن این مهم از عهده کسی بر می‌آید که خود "مقرب" بوده و از طریق عبودیت کامل متصف به صفات الهی شده و به قرب رسیده باشد. انسان‌ها باید هدف خلقت خود را به طور مجسم در خلیفه خدا نظاره کنند تا شوق و اشتیاق تبعیت از حق را در جهت رسیدن به مقصود پیدا کنند؛ که تا این جاذبه در ایشان ایجاد نشود، پیروی کامل و به دنبال آن قرب برای‌شان حاصل نمی‌شود. این است که در هر زمانی باید انسانی کامل وجود داشته باشد تا انسان‌ها سعه وجودی خود را در آئینه وجود او ببینند و در اثر تبعیت از او به کمال رسیده و از دریچه وجودی خود، خدا را بشناسند.

تعبیر "مخلص" و "مطهر" که اسم مفعول هستند، عنایت خاص الهی را به انسان کامل می‌رساند، به این صورت که او را برای خود خالص و پاک ساخته تا آئینه حق شوند و برگزیدگی و فضیلت آن‌ها را با واژه اجتناب و اصطفا اعلام می‌دارد.

حاصل آنکه لزوم اطاعت انسان کامل دلیل بر آن می‌باشد که راه برای کامل شدن سایر انسان‌ها باز است. مؤید این مطلب آنکه قرآن از شخصیت‌های به کمال رسیده تجلیل می‌کند.

کتابنامه

قرآن کریم.

- ابن عربی، محی الدین. ۱۴۲۲ق، **تفسیر ابن عربی**، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- الله‌وردی‌خانی، علی. ۱۳۸۱ش، **سفر به کعبه جانان**، چاپ اول، ج ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- بحرانی، سید هاشم. ۱۴۱۶ق، **البرهان فی تفسیر القرآن**، تهران: بنیاد بعثت.
- خمینی، روح‌الله. ۱۳۶۰ش، **مصباح الهدایة الی الخلافة و الولاية**، ترجمه سید احمد فهری، چاپ اول، تهران: پیام آزادی.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. ۱۴۱۲ق، **المفردات فی غریب القرآن**، چاپ اول، بیروت: الدار العلم الشامیه.
- سیوطی، جلال الدین. ۱۴۱۶ق، **تفسیر الجلالین**، بیروت: مؤسسه النور للمطبوعات.
- صدوق، محمد بن علی. ۱۳۹۰ق، **عیون أخبار الرضا**، نجف: دار المطبعة الحیدریه.
- طباطبایی، سید محمدحسین. ۱۳۷۲ش، **المیزان فی تفسیر القرآن**، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- طبرسی، فضل بن حسن. ۱۳۷۲ش، **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، با مقدمه محمدجواد بلاغی، چاپ سوم، تهران: انتشارات ناصرخسرو.
- طوسی، محمد بن حسن. **التبیان فی تفسیر القرآن**، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه. ۱۴۱۵ق، **تفسیر نور الثقلین**، قم: انتشارات اسماعیلیان.
- فهد الحلی، احمد. ۱۴۰۷ق، **عدة الداعی و نجاح الساعی**، چاپ اول، قم: دار الكتاب الاسلامی.
- فیض کاشانی، ملا محسن. ۱۴۱۵ق، **تفسیر الصافی**، چاپ دوم، تهران: انتشارات الصدر.
- قرطبی، محمد بن احمد. ۱۴۲۷ق، **تفسیر قرطبی**، بیروت: المكتبة العصریه.
- مجلسی، سید محمدباقر. ۱۴۰۳ق، **بحار الأنوار**، بیروت: مؤسسه الوفاء.
- مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۷۵ش، **راهنماشناسی**، چاپ اول، تهران: انتشارات امیرکبیر.